

بودن تیاتر مرا بدانجا جلب نموده است که همان پيس [پرده] را به فارسی نوشته‌ام و روی نوشتنی‌های دیگر که بکار آتیه خواهد خورد گذارده‌ام. دیگر موفقیت را از خدا خواهانم.

صدیقه دولت آبادی

پاریس - ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۴

مردان نامور

ولتر

شاعر و فیلسوف فرانسوی

دیباچه

تا امروز بر صفحه نمایشگاه انشاء و ادبیات، بسیاری دیران با تدبیر و ادیبان اریب خودنمایی نموده‌اند. ولی ما بین این نویسندگان آنانی، گوی مهتری و قصب‌السبق بزرگواری را ربهوده‌اند که در عالم ادبیات زبان خویش، عصر جدیدی از اثرات خود احداث نموده‌اند.

ازین قبیل نویسندگان بسیار کم است و تقریباً میتوان گفت که صفحات تاریخ پیش از بیست قری از ایشان را بمانشان نمانده‌اند. یکی از نویسندگانی که در محیط ادبی زبان خویش يك عصر بدیع جدیدی آفریده همانا ولتر فرانسوی است.

ولتر را میتوانیم يك مشت استخوان یا يك بسته پر از عروق و اعصابی بنامیم که دست طبیعت او را پر از قوه کهربائی ادبی و سرشار از برق معانی نموده بود و بدان وسیله و بدارائی آن برق، فضای اروپا را روشن و خون جدیدی در ادبیات اروپائی تزریق نمود.

این بشر بسرعتی فوق‌العاده صعود بمراتب ادبی و اخلاقی کرد و به تندی غیر قابل تصویری خود را دلربای بزم ادیبان و نویسندگان اروپا نمود. و با آنکه امروز توسن تمدن فرسنگها بجلو رفته و سمن باد بیمای ادبیات اروپائی هم مرحله‌ها را طی کرده است، هنوز این نویسنده بزرگ، اشتهار و عظمت خود را نگاهداشته است.

این شاعر بزرگ، این باز یافته فرانسه و این دانای اروپا يك انسان جامعی است که طبیعتش پر عزم و وجودش با حزم، حرص و آزش برای شرافت و سلوك و رفتارش پر از شوخی و لطافت بود. يك نفس مستعدی یا يك ژنی فوق‌العاده‌ای بشمار میرود که در هر لباسی خود را سرآمد اقران مینموده و در ردیف آنان درجه اول را مالک میبوده. مثلاً در مقام سیاست، سلطان و در لباس مذهب، پاپ و در شوخی و مزاح اولین بازیگر و در شعر و ادبیات، سرآمد سخنوران اروپا خوانده میشود.

اگرچه قبل ازین شاعر بزرگ فرانسه، «مارکوس تولیوس سیرو» (۱) ایتالیائی که یکصد سال قبل از مسیح میزیسته نقطه واحد و مرکز ادبیات اروپا بود. و اگرچه ولتر او را سرمشق خویش قرار میدهد ولی با این حال، شاعر ایتالیائی، این مقام عالی را در دلربائی و مزاح و بذله‌گوئی دارا نبوده است. و از همه عجیبتر این است که شکل و ترکیب بندی چهره ولتر هم به هیچ وجه مساعد خوشروئی مشهور او نبوده و بالعکس اگر مزاح حقیقی، شاعر را شیرین حرکات و خوش سکنت نیافریده بود، یقیناً ناظرین از دیدن چهره‌اش بفرغان می آمدند.

شاعر بزرگ آلمانی گونه (۲) در بدو آشنائی به اثرات ولتر،

(۱) Marcus Tullius Cicero. (۲) Goethe.

نقاد و پس از تعمق در حالانش، یکی از فریفتگان او بوده و میگوید: «این شخص قابل ملاحظه، یک فردی است که مقابله‌گرمی بملت فرانسه میکند» یعنی جامع اخلاق فرانسوی است یعنی اگر روح ملت فرانسه را در یک کفه ترازو و شئونات و حیثیات ادبی و اخلاقی ولتر شاعر بزرگ فرانسوی را هم در کفه دیگر گذاریم، کفه‌های ترازو مساوی خواهند آمد.

دو نفر نقاد بزرگ که کلیتاً بر ضد اساس ولترند، برون‌نیر (۳) فرانسوی و فاکه (۴) میگریند «هیچ نامی بهتر از اسم ولتر، فرانسه و فرانسوی را نشان نمیدهد و هیچ آینه‌ای، بهتر از ولتر صافتر و واضحتر حقیقت این ملت را ظاهر نمی‌سازد».

غرض بر این است که بزرگان بر آند که این شخص بزرگ حاوی و حاکی یک ملت بزرگ عالم یعنی فرانسه است.

تصرفات ولتر را در شعر و ادبیات فرانسه میتوانیم به تصرفات ملکی اسکندر کبیر و ناپلیون اول تشبیه کنیم همانطور که این اشخاص بزرگ در اساس سلطنت و سیاست قافله سالار جهانانند بهمانقدر هم ولتر در معلومات روحی و معنوی فرانسه و اروپا اهمیت دارد.

بهمان اندازه که لوتر (۵) و کالوین (۶) در یسرفت مذهب پروتستان در اروپای مرکزی خدمت کرده اند بهمان اندازه هم ولتر در ازاله موهومات از صفحه فرانسه و در خرق حجب خرافات از چهره عقاید فرانسویها مشهور است و بنابراین میتوانیم او را از شاعر و مزاتب دیگر گذشته، مجدد (ریفورماتور) فرانسه هم بنامیم ولی فرق اینجاست که لوتر و کالوین پا در کفش کاتولیک‌ها نموده [اگرچه لوتر به پاپ عصر خود لئو دهم (۷) مینویسد «پدر

(۲) Brauntière. (۳) Faguet. (۴) Luther. (۵) Calvin. (۶) Leo X.

عزیزم من بتو شخصاً دوستم و تو خودت شخصاً خوب آدمی هستی» [و بر ضد مقام یاپ بودند و مسند پطروس را مرکز خرافات و مضربحالت جامعه میدانستند ولی شاعر فرانسوی یاپ را از خود ترنجانیده و با او دوست بود و مع ذلك پرده خرافت را هم در فرانسه پاره میکرد. چنانکه در زمانهاییکه ملت فرانسه در اعدام شاعر کوشش میکرد و او را فراری کرده بود، یاپ فرقیه او بود و لرد بایرون (۸) شاعر و فیلسوف بزرگ انگلیسی هم در باره اش چنین می نوشت:

«گاهی ولتر تند و خشن و مثل آتش سوزنده بود و وقتی مثل اطفال متلون المزاج، هر وقت سری داشت و هر زمانی سودائی، هر آنی يك خواهشی و هر چینی يك هوسی. زمانی هم خیلی خوش رو و با خضوع و خشوع بود. درین مواقع اشعه صمیمیت اش در آینه خاطر انعکاس متعدده‌ای داشت، او شاد بود، خندان بود، خوش رو بود، جدی بود، دانا بود و گاهی هم متغیر بود و از مصادمات زمانه خیلی پریشان میشد. نمانی و مطالعات فرنگی

اگر مراتب معنوی شاعر را نظر نمائیم میتوانیم او را شاعر، مورخ، فیلسوف، ریاضی مشاهده کنیم. با این خصوصیات روحی و جسمی ولتر خود را در انجمن بشری وارد کرده و مثل پروتیوس (۹) یونانی در بین جماعت خود غیب گوی اسرار و هنرهای مکتونه آنان بود. ولتر هنر و کمالات خود را که مانند صبا از سبای جانان میوزید و مشام سلیمانیان را معطر میکرد و سلیمان وار اقران و امثال خود را که دیو حقد و حسد بر ایشان مسلط شده بود، در بند مینمود، با تمسخر و ریشخند و تغزل آمیخته و به پیشگاه جهانیان عرضه میداشت و بعضی اوقات پست تر از خود را

مغلوب سرینجه مسخره مینمود و گاهی بالاتر از خود و کلیه تخت سلاطین را به خنده‌های مضحکه آمیز خویش به جنبش و لرزه در می‌آورد» این بود نظریات لرد بایرون در باره ولتر.

ولتر در يك قرن و در يك مملکتی زندگانی میکرد که آن قرن مراتب روحی و معنوی را تکمیل مینمود ولی از حیث سیاست و تساوی و برابری و برادری و قوانین راجع بجامعه ملت مظهر نوحش و بربریت بود. شاعر بزرگ چون قوانین شعری و کلیتاً سبک و سلیقه سخن سرایش را تغییر داده بود و طبیعت مزاحی هم که اغلب از شعرا دارا هستند در نهادش متمکن بود، لذا اشعار متجدد خوش مزه و بیشتر هجو آمیزی که اغلب پیدارکننده نقوس بود از حقایق موجوده ضمیرش تراوش مینمود. و او را بدین گناه مخالفینش به محبس انداختند و چنان تهدید کردند که سالیان دراز عمر خود، در خوف و رجا بود و این مسئله سبب شد که شاعر از پاریس فراری گردید و پیش از هشتاد سال را تقریباً در غربت در دربارهای سلاطین اجنبی در لندن، برلین و ممالک دیگر مثل هلاند و سویس بسر آورد و اغلب اوقات هم که نسائم فرانسه که مولد عزیزش بود بکوشش میوزید. بسرحدات فرانسه مثل «سیری» (۱۰) و «فرنی» (۱۱) نزدیک میشد ولی جرئت نمیکرد در خاک فرانسه قدم گذارد و وارد شود. در اواخر عمرش که فیل را یاد هندوستان بسر افتاد بجانب پاریس عازم شد. پس از ورود پاریس لوی شانزدهم او را محبوس کرد و در ضمن چون بزرگواریش بر لوی واضح بود، او را تشویق و تحریص به گریز مینمود ولی درین موقع اجل مجالش نداده و راه فرار را بروی مسدود نمود و شاعر لیک اجابت را گفت.

ولتر بی پروای از معاندین خود، مقالات خود را می نوشت، اشعار خود را میگفت، افکار خود را بر صفحه کاغذ میآورد، اما هیچ امضاء نمیکرد و همیشه آنها را گمنام می گذاشت. مع ذلك این بی امضائی مقالات، کافی نبود، چه سبک نوشتن و قلم فرسائی و ددر باری ای را که هر بچهٔ ابجد خوان فرانسوی تمیز میداد، ثابت میکرد که: کار هر بز نیست خر من کوفتن * گاونر میخواست و مرد کهن، و اظهار من الشمس بود که این ملک سخن و قدرت قلم را کسی جز ولتر ندارد. این مسئله شاعر را ناچار بدروغ گفتن میکرد. هیچ وقت اقرار بنوشتن مکاتیب خود نمی نمود همیشه نوشتن مقالات منتشرهٔ خود را انکار میکرد و در نتیجهٔ این اشکالات خیلی از نوشته‌های شاعر بزرگ مفقود و بسیاری از مکاتیب فلسفی او در موضوع انگلستان طعمهٔ حریق شد.

با تمام این موانع مذکوره، شاعر معروف، در سن چهل سالگی چنان طرف توجه مرد و زن واقع شده بود که زنها و مردها و اشرافیون و جنگجویان و متفکرین و دانایان با اسم او جشن‌ها گرفتند.

در اواخر زندگانش بطوری قوهٔ جاذبهٔ مراتب مغنویش پیر و برنا را بطرف خود کشیده بود که مجامع ادبی ملل مختلفهٔ اروپا نه فقط او را سر آمد سخنوران و نویسندگان عصر خویش مینداشتند بلکه يك شخصیت و حیثیتی که صاحب آزادی خیال و صبر و حوصله و بی‌زاری از ظلم و تعدی و دوست دوستی و الفت بود در او مشاهده میکردند چنانکه شخص بزرگی مثل فرانکلین که نه فقط در آمریکای شمالی یش قدم در حیثیات بلکه در فراست و هوش نیز نمرهٔ اول و دارای يك روح و عقل موجودی بود، در حق نوهٔ خویش از شاعر بزرگ، طلب تقدیس و برکت مینماید ولتر این

دو کلمه را بعنوان یاد بود و برسم هدیه به نوه فرانکلین پیادگار
میدهد و میگوید: خدا و آزادی God and liberty

در نظر ترجمه کننده ازین دو کلمه معنی این يك بيت را
استنباط میتوان کرد که مقصود شاعر، دیانت بی خرافت است:

دلا بیا نه ز کفر و نه ز اهل ایمان باش

نه بت پرست و نه در قید وهم ادیان باش

در کرد شمع معنویت شاعر فرانسوی جوان و فرتوت، زن و مرد
عصر خویش پروانه وار بال و پر فهم و ادراك نا رسای خویش را
می سوختند. جم غفیری از بزرگان، آتش ارادتشان بالنسبه بشاعر
زبانه میکشید. مکاتیب دوستانه که فریدريك بزرگ در ایام ولیعهدی
خود بشاعر بزرگ رد و بدل نموده بزرگترین و بهترین شاهدها
است.

همینطور که عده‌ای از ناموران در خدمتش مستفیض و آتش
طلبشان در پی شاعر زبانه میکشید عده‌ای از قدمای خشکه مقدس
هم پیدا میشدند که با تمام قوا در مقابل او و در مقابل مقالاتش
ایستاده‌گی کرده و او را مخرب اخلاق و دیانت و يك مسخره
مضحکی می پنداشتند، چه ولتر بهمان قدر دشمن خرافت و بر
اندازنده اساس موهومات متراکمه قرون سالقه بود که شیطان،
منهدم سازنده اساس انسانیت و حقیقت است.

در زندگانی طولانی خود، شاعر بزرگ خیلی خدمات کرده
و هر طبقه‌ای از مردمان را بقدر فهم و فراستشان به نور علم و خرد
منور نموده. هر وقت قوه کاشفه شاعر کشف حقیقت و غامضی
مینمود طبیعتاً بشاش میشد و مخصوصاً نمیتوانست حقایقی را که قابل
انتقال اند در ضمیر خویش پنهان بدارد و هر چه زودتر گوش
شنوندگان و فهم خرد مندان را بدان محظوظ و متلذذ میساخته

کوندورسه (۱۲) ریاضی و فلسفی فرانسه که در قرن هیجدهم میزیسته و معاصر با شاعر بزرگ بوده میگوید: «حقیقت از برای او رازی نیست که از آن با خبر شود. حقیقت غذای عادی روح اوست که باشکال مختلف ازو سر میزند» بنابراین شاهکارهای این شاعر فقط عبارت از نوشته‌ها و آثار است که برای آیندگان باقی گذاشته، بلکه زندگانی شخص او برای قرون بعد بزرگترین کارها و بزرگترین اثرات است.

این شاعر مشهور، در تکمیل مراتب معنوی خویش و طی درجات عالی خود حالت کرم ابریشم را داشته است چه از برای کرم ابریشم وضع تکوین مخصوصی است و استحالانش جلب توجه میکند چنانکه اول پيله می‌بندد، بعد کرم شده بیرون می‌آید و در آخر بال و پر مجللی پیدا کرده در فضا طیران مینماید، بهمان طور درجات ابتدائی تکامل شاعر، تاریک و بسته بوده و پس از آنکه قطع مراحل ترقی خود را نمود، با یک تشعشع و درخشانی در هوای معلومات پرواز نموده و خود نمائی قشنگ خود را در مرتبه سیم از تکوین بجهان و جهانیان نشان داد.

مراتبی را که شاعر گذرانیده تا به اعلی ترین نقطه بزرگواریش رسیده ازین قرار است:

در ابتدا ولتر در بزمها شعر می‌سرود، از برای تیاترها درام مینوشت و تصنیف‌های وطنی میگفت. پس از آن، مسافرت وی بانگلستان بر مراتب شاعر افزود و از استعداد مکنونی و روح قدیمی او یک کاشف حقیقت، یک بیدار کننده بشریت و یک تجدید کننده ادبیات ساخت و از بعد خورد خورد، شاعر بر معلومات دیگر دست یافته در هر رشته اظهار شخصیت و حقیقتی نمود: مورخ

شد، در علوم طبیعی تبجر حاصل کرد، در اشعار فرح انگیز ادبی و غزل سرائی (۱۳) داد سخن‌وری را داد، درام نویس و رمان نویس شد، در فنون اقتصاد تحصیلاتی کرده و نظریات خود را اظهار داشت، و بالاخره از جمله فلاسفه عصر خود بشمار رفت.

زمانی این مرد بزرگ بعالیترین درجات زندگانی خود ارتقاء نمود، که ایام طوفانی عمرش بسرآمده بودند و محیط فکرش ساکن و دریای خیالاتش را بادهای نا ملایم پر موج نمی‌نمودند. آن موقع بساحل مقصود رسید که باد موافق کشتی زندگانی‌اش را در بحر بی‌کران جهان پیش میبرد و ایامی را که بدون مقصود دیوانه وار از خانه‌ای بخانه‌ای فراری و بی‌مزر و بوم آواره کوه و بیابان بود، با آنها رسید در این وقت بود که بزرگواری و عظمت شاعر مانند خورشید در خشان از پس ابرهای سیاه شروع به نور افشانی کرد. پس از آنکه آن قسمت از زندگانی پر کشمکش که زمانی را بمبارزه گذرانیده و وقتی را چون راهب در کنج عزلت بسر آورده بود سپری شد، شاعر در قصر شخصی مقیم و به بند و بخشش و نیکوکاری مشغول شده بر ضد تعصبات جاهلیه کار میکرد (با آنکه اگر متعصبی در جهان بود خودش بود و گواه این گفته درامی است که در زیر عنوان «محمد» نوشته است. بلی در دین متعصب نبود ولی در بی دینی مستقیم و راسخ و در استبداد رأی اولین متعصب بشمار میرود) و عدالت و برابری را ائتشار میداد و به بیچارگان و مظلومان همراهی میکرد و این زمان بود که ولتر در جهان جان و معنی هر دو رستگار بود و چون مستغنیان کامرانی مینمود.



ولتر (Voltaire)
حکیم و شاعر فرانسوی

ولتر مظهر فهم و ادراك و فراست انسانی بود، از برای درك و اکتساب هر گونه معلوماتی حاضر بود، خیلی یا کیزگی را دوست میداشت؛ ازین جهت تأسیس حمامهای شهری را پیش نهاد کرد. اول شخصی بود که وجود مقابر را در داخل شهر و در اماکن مقدسه و کلیساها مخالف خوشی و تندرستی و تعیش میدانست و حتی المقدور از دفن اموات در شهر منع مینمود و میگفت «انسان نباید بگذارد که مرده‌ها زنده‌ها را بمیرانند» و اول کسی بود که در فرانسه آبله کوبی را مرسوم نمود.

اما همین آدم در مقابل مسائل فکری و مذهبی، تماشاگر صرف نمیمانند بلکه جوابهای غریب و گستاخانه از خود میداد. مثلاً میگوید: «این قصص و حکایات موهوم مذهبی که متواتراً بما رسیده عاری از حقیقت تاریخی و جزو افسانه‌ها میباشند». نیز میگوید: «دیانت امروزی کلیسا، عبارت است از سقوط دیانت‌های قدیم بت پرستی از درجه تمدن حقیقی خود» و نیز میگوید:

«تعلیمات مذهبی در تقاطیکه بهتر است ناقص‌تر است و در احکامیکه اساساً بد است، يك ظلمت‌گده موهومات و خرافات است.»

در قرن هیجدهم یا زمانی که شاعر می‌زیسته فرانسه پس از انگلستان متجددترین و در عقاید عمومی نیز ساده‌ترین ممالک بود. ولی آن تجدد و سادگی ای که در آنموقع فرانسه داشته بالنسبه به آزادی امروزی از قید موهومات و بالنسبه به آزادی امروزی از بند سلاطین جابر مستبد بی‌رحم، يك بربریت و توحش صرفی بنظر میرسد. اوضاع ملکی و مملکتی بدرجات خرابتر از اوضاع روسیه در موقع تزارها میبوده. قوانین جزائی خیلی در هم بر هم بودند. قوانین تازه وضع میشد، بدون آنکه قدیمی‌ها را نسخ نمایند. اغلب این قوانین جدید و قدیم ضد و تقیض يك دیگر بودند و درین قوانین ضد و تقیض، احتمال همه گونه قلب میرفت، امکان همه نوع دزدی در آنها بود و تقریباً هر قاضی میتوانست بطور دلخواه خودش، هر طوریکه مایل است و طبیعتش اقتضا میکرد و منافع شخصی‌اش اجازه میداد آن قوانین در هم بر هم را بجهت پیش رفت مقاصد خویش صادر کند.

مقام قضاوت در قرن هیجدهم در فرانسه خرید و فروش میشد (عیناً مثل ایران خودمان) به پیش کش و پس کش کارها راه میافتاد. بچه‌ها و جوانهایی که امور و کارهای شخصی خود را نمیتوانستند اداره کنند و هنوز تحصیلات لازمه را نکرده و معلومات کافی نداشتند بر سرکار می آمدند و زمام امور جمهور را بدست میگرفتند و با ترتیب هرج و مرجی رتق و فتق امور اشخاصی را میکردند که بزرگتر و عاقلتر و داناتر و کار آزموده‌تر از ایشان بودند.

(بقیه دارد)